

# رساله در بیان سوره الوجود

۴۳

بسم الله الرحمن الرحيم

از فقیر حقیر علاء الله فاروقی حشمتی صابری عفا الله تعالی عنه  
 بعد حمد و منقوله و انبیا و تقدیم سلام و تحیات مودت سادت بخدمت شریف مکرم و معظم مد و لیثان قدوه ایشان  
 خفایق آگاهی محارف و مشکاهای جناب مولوی محمد عبد الغزیز صاحب شیتی صابری زاد الله تعالی جمده  
 بهرین و کشف باد و معاوضه سامی بضمون عجیب و اشارات غریب موصول شده منون یاد آوریها فرمود و بجز  
 هم مشرنی و هم طریق در باره مسئله وحدة الوجود و تعلق بها استدراکی شده است بطلب اجابش مبالغه رفت و مخدوم  
 فقیر این لیاقت کجا دارد و خود را در زمره عارفین خفایق شناس کجای شمارد که مقصدی چنین امر خطیر گردد -  
 اما از آنجا که جناب بحال جویشش کوشش جواب طلب فرموده اند و پیامها گفته فرستاده لا علاجاً متشاللاً الامر  
 تعلم برداشت و هر چه حق است در فهم رسید از طرب و یاس ننگاشت و الله الموفق و المعین - رجاسیدار کم  
 اگر سهوی و خطائے یا بنده پوشند بلکه با صلاح آل کوشند که منت خواند بود چه اگر فقیر به چندان راهز منصب  
 ترجمانی این نیست -

آغاز

فقرة مانوده مکتوب بطریق انتخاب مضامین آن - اینکه سوال اول مولوی محمد قاسم رحمتم متقدان  
 وحدة الوجود و وحدة الوجود در المحدث و زندیق میگفتند مرید و شاگردشان مولوی احمد حسن صاحب نیز همچنان  
 میگفتند و اقوال ضیاء القلوب را ماقبل میدادند تاویل دان آن جز خود و دیگر رے رانی شمارند و مولوی رشید  
 صاحب مولوی محمد یعقوب صاحب نیز بهر من مسلک بوده اند با وجود آنکه اجازت از تو گرفته اند و  
 مشرب اهل حشمت میدارند خلاف مشایخ چخت سخنان میگومیند -

جواب



شدہ اگر شہاد صحبت او میرسید مگر مہمی شدید چرا کہ از غلبہ حال سخنان کہ میگفت در ہم ثنائی آمد و عوام از زبان  
دار و گروانید بر شہادت نہاد پس اینجا خود را بید فرمود کہ مردمان را چہ می رسد کہ با کس و با کس باز مسئلہ وحدۃ الوجود  
گرم داریم و عوام را کہ جہدوی انرا ایمان تقلیدی میدارند از ان ہم بے نصیب سازیم۔ در اینجا گفت گوی حاصل است  
وقت خود و عتقا و عوام صنائع کردن است محارفات آگاہا برائے ہمیں احتیاط احباب فقیر مثل فقیر زبان  
ازیں قیل و قال بستہ میدارند و اکثر از میگفتند سلاطین را اشارت بنا و ولایت مینمایند تا انکار بر آن سکہ  
نمود و بسا مردم جاہل پرستند و بیز این سکہ شرعی برداشتہ مجلسہائی آیدند خود مگر آہ شدہ گروه مسلمانان را بگراہ  
میسازند چنانچہ شناید کہ اقتدای پس ازیں قیل و قال چہ فائدہ اگر بدیدم دامن را بطلب حق و ترک تعلق دنیا و کثر  
ذکر و فکر ترخیص باید فرمود و در آن باید کوشید چوں ازیں سلوک تزکیف نفس و تصفیہ قلب حاصل گردید خود ضرورت  
آن قسم را قیہ کہ در ضیاء القلوب مرقوم شدہ پیش می آید خدا خود برہری میکند و الذین جاهدوا قیثا  
لنمدینہم سبکنا کما غرض از ہدایت کردن سبیل تعالی ذاتی است بر قلب سالک تا حقیقت مسئلہ وحدۃ الوجود  
شکست گردد۔ این راہ رفتنی است گفتم نیست از گفتن تا دانستن تا دانیدن و شدن فرق بسیار  
خدا تعالی ما و احباب ما را شما و احباب شما را دریں راہ از زلت پانچہ دارد۔ پیر شیخ اکبر حضرت جانی قدس  
سرہ اسامی میگوید از ساحت دل غبار کثرت رفتن بدو خوشتر کہ بہر زہ در وحدت سفتن بہر و سخن  
کہ توحید خدا نہ واحد بدین بود نہ واحد گفتن چہ اگر از راہ انصاف نگذریم چہ تعمق نظر و حقیقت این مسئلہ گریم  
چہ حیرت در حیرت بدون فنا و فنا چہ بدست نمی آید چہ خاک گوئیم کہ چنین است و چنانست عاقل و خواستہ را  
جاں شدہ و از دنیا مدہ ناطقہ و ترشیح این اسرار و جدائی لال است مثل نابینا کما در زاو کہ در خواب رنگہا  
و چیز ہائے عجیب می بیند با مردمان چہ تو ان گفت کہ چنین بود یا چنان بود چرا کہ در محسوسات چیزے ندیدہ  
کہ بدان مشتاکر کند و فہاند اگر احیاناً گوید و فہاند و قہمی نگفتہ باشد واللہ اعلم بحقیقہ۔

### فقہہ دو بطریق انتخاب از مضامین مکتوب

سوال ۲ حالانکہ در ضیاء القلوب بوزرش لا موجود الا اللہ و مراقبہ ہمہ اوست تبصریح تاکید است و ہم  
در مراقبہ ہمہ اوست ملاحظہ معنی لازم گفتہ پس این مراقبہ بلا لحاظ عینیت و اتحاد صورت نبندد و نیز جائی دیگر  
ضیاء القلوب در جہت توفیق کفر و در ظاہر و مظهر ہمیں نظر سالک است کہ تو شرک باقی است ازین مضمون معلوم شد کہ  
در عابد و مہجود فرق کردن شرک است جواب ۳ شک نیست کہ فقیر این ہمہ در ضیاء القلوب

نکتہ شناسا مسئلہ وحدۃ الوجود حق و صحیح است و درین مسئلہ شک و شبہ نیست معتقد فقیر و ہمیشہ مشائخ فقیر  
و معتقد کسانیکہ با فقیر بیعت کردہ و تعلق میدارند ہمیں است مولوی محمد قاسم صاحب مرحوم و مولوی رشید  
صاحب و مولوی محمد یعقوب صاحب و مولوی احمد حسن صاحب و غیر ہم از عزیزان فقیرانہ و تعلق با فقیر  
میدارند بیچگاہ خلاف اعتقادات فقیر و خلاف مشرب مشائخ طریق خود سکی نخواہند پذیرفت مگر ما اعتقاد  
کیفیتی است قلبی کہ بندہ را از کمال علم و یقین صدق برامری در مل مستحکم گردانید و راد عرف شرع شریف  
و تصدیق میگویند و اقرار لبسان برائے احکام مسلمانی ضرورتاً و اگر نہ بنا بر نبوت اسلام عند اللہ  
اقرار ضرورتی ندارد و تصدیق قلبی کافی است این مسئلہ وحدۃ الوجود و چنان نیست بلکہ در اینجا تصدیق قلبی و  
یقین و کف لسان واجب است چرا کہ اسلام شرعی تعلق با خدا و با خلق میدارد و اسلام حقیقی محض تعلق  
با خدا و در اینجا تصدیق با اقرار ضرورت اینجا فقط تصدیق باید سوائے آن در استنای سلفانہ  
ہمیں کہ اسباب نبوت این سلسلہ بسیار نازک و نہایت دقیق فہم عوام بلکہ فہم علمای ظاہر کہ از اصطلاح عرفا  
عاری اند قوت درک آن نمی دارد چہ علمای بلکہ صوفیانی کہ مہو زسلوک خود تمام ناکردہ باشند و از مقام  
نفس گذشتہ بہ مرتبہ قلبیائہ رسیدہ ازین سلسلہ فرجی یابند و از مکر نفس و تزلزل و لغزش پا در چاہ حاجت  
و تعرضات سرنگوں می افتند بلکہ گردہ ہافتادہ اند کہ آشہد ناہم نعوذ باللہ من ذلک  
جناب ہم نیکو میدانند کہ این سلسلہ خاصیت عجیب میدارد و بعض را ہادی و بعض را ضلّیل ہرچہ نعمت  
خوشگوار است اجتناب از ازل لذت و حلاوت چل مرضا رنخ و ناگوار و در حق شای نہ ہر قابل سزا  
ہمیں فرمودہ مَن حَرَّمَ اسْرَ اَ لِرَبِّیْ تَہَ فَقَدْ کَفَرَ استنار آن لازم افشای آں ناجوار  
اول کیلکہ درین سلسلہ غرض فرخوشی نمی الدین ابن عربی است قدس الدیورہ اجتہاد و درین سلسلہ اثبات  
آں بہرہمیں و خجہ برگردان جمع موحدان تاقیام نیامت منت نہا و لطف اینجا است کہ شیخ الشیوخ  
شہاب الدین عمر سہروردی قدس الدیورہ ہم عصر و ہم بلد و ہمدردان حال شیخ اکبر نزد پر سید نگفت  
فہو ذنوبی مردمان از صحبت او احترازی می کردند چون وفات یافت از شیخ الشیوخ حال آفرہ  
او پرسیدند فرمود مات قطباً لوقت من کان ولیّ اللہ ہمہ مردمان تعجب کردند و پرسیدند  
کہ چرا اورا از نزدیک گفتی ما را از استنادہ محروم ساختی گفت اودلی و وصل بحق بود اما جذب قوی داشت  
ہرچہ مقرب بارگاہ بود قابل اقبال نبود و زبان اخیر مجذوب شدہ بود زبان او را فشاںے اسرار بے اختیار

و در شرح مراقبه همه اوست ملاحظه عینیت صورت نمی بندد و کنایه بحد و نفوذ در سلسله وحدۃ الوجود در زندقه  
افتاده اما از نادانستن سلسله عینیت و غیریت بوده است هر کمال این دو امر بتحقیق دانست و دانستن همه  
مسائل بر آسان گردد و اگرچه تحقیق این سلسله عینیت و غیریت متعلق است بدانشن تمزلات است اما غیر  
باطناب آن همه بر روشن نمیتواند مختصری نگارد و آن اینکه در بعد و رب عینیت و غیریت هر دو ثابت و تحقیق است  
آن بوجهی و این بوجهی اگرچه در بادی النظر اجتماع ضدین در شخص واحد محال بنماید الا الضدان لا یجتمعا  
صحیح است اما این دو ضد لغوی است ضد اصطلاحی جمع میشود برای همین است که محققین جامع الاضداد و بزرگان  
که اصطلاح صوفیان دیگری باشد مثل آنکه نور و ظلمت ضد لغوی است این ضد یکجا در یک وقت جمع نمیشود  
زیر که نمی آید و دو لفظ بر وضع خود قائم است اگر بر وضع خود قائم نباشد اجتماع آن جائز است مثل آن سایه اگر  
ظلمت گویند مجاز از روی استعاره میتواند شد و این سایه را که ظلمت نام نهاده باشد با نور در یک جا و در  
یک وقت جمع میشود چنانچه دیده میشود که در یک وقت یکجا تابش آفتاب که نور است و سایه دیو از جمع میشود  
زیر که سایه ظلمت اصطلاحی بود پس ازین تمهید معلوم شد که در بعد و رب عینیت حقیقی لغوی نیست - هم  
غیریت حقیقی لغوی نیست - اجتماع این هر دو ضد در شیء واحد محال است پس ضد که در علم معقولات ممنوع  
واقع شده آن معنی لغوی است نه اصطلاحی این قوم محققین از جهت جامع الاضداد اند که دو ضد را جمع  
میکند آن دو ضد معنی لغوی نیست زیرا که اجتماع ضدین لغوی نزد ایشان هم محال و لایحوز است بمثال  
و بیک تفهیم اینکه اگر شخصی گرداگرد خود آینه بگذارد و در هر آینه بذات خود صفات خود را نمودار شود و نموداری  
صفات آنست که به حرکت و سکون و هر سبب شناسدانی و غلبی و خنده و گریه شخص و عکس هویدا میشود  
ازین جهت شخص عین عکس است عینیت حقیقی اصطلاحی است اگر لغوی بود پس هر کیفیت که بر عکس گذرد بر شخص  
گذشتن واجبشست چرا که عکس در هزارها آینه است این کثرت در وحدت شخص فرقی نمی آرد و اگر بر آینه بر  
عکس سنگ زنند یا نجاسته اندازند شخص از آن متضرر و محسوس نمیشود بحال خود است و ازین نقصانات متعذر  
و مبره است ازین رو غیریت حقیقی اصطلاحی به ثبوت میرسد پس در شخص و عکس عینیت و غیریت هر دو متحقق  
بدانکه در بعد و رب عینیت حقیقی لغوی هر کلا اعتقاد دارد و از غیریت صحیح وجه انکار کند لمحد و ندینق است ازین  
عقیده و لابد و مبدء و ساجد و سجود و بچگونگی فرستنی ماند این غیر واقع است فعوذ بالله من ذلک اگر  
مخص غیریت حقیقی لغوی در خالق و مخلوق اعتبار کنند و هیچ نسبت و تعلق عینیت در بعد و رب بر نسبت خالق و

نوشته است اگر گویند که هر چه گفته می شود چگونه نوشته شده گوئیم اکابر دین کشفیات خود را بتبشیرات  
محموسات تعبیر میکنند تا طالب صادق را بفهمانند نه آنکه گاه گفته باشند مثلاً اگر آیند در خواب ماری ببیند و  
در بیان آن عاجز آید گوید که مثل ساعد بن بود در آن حال بدست او اگر رسد و بعد و گویند که آیا چنین بود  
گویند بآن چنین بود اینست تقسیم بتبشیرات ازین قبیل است تحریرات پیشینیان برای آگاهی پس آیند گاه  
تا اما خاصه برقرار ماند و وقت حاجت رفع شکوک گردد و اسرار یک سینه بسینه می آمد و حال قلم کردن مناسب  
و استعداده راه حقیقت گشاده و روشنند و گفتند ما آن کسانی که نا اهل اندر کتاب مانظر کردن حرام است  
حقیقت حال اینست فقیر هم تقلید ایشان قول ایشان را ترجمانی کرده است با وجود آنجناب استفسار ایشان  
و انکشاف چگونگی آن می خواهم علاوه بر آنکه بلا تردید می ایضاً آن حضور یافت و آثار ایشان آن چنان  
شناس گردد اطمینان دست و پدترود نماید اختصارش اینکه از بیان مابقی مبرهن گردید که در اصل مسئله مذکور  
حق و یاقین است صدق آن نگاه معلوم گردد که طالب از محنت و ورزشها و ممارست استغراق در آن  
و ترک خطرات ماسوا از خودی خود و در شوق از خیال خود گذشت گویا از همه گذشت پنج شے در نظر او خیال او  
نماند همه هستی حق معاینه کند و قتی که از نظر سالک تقییدات و هستی ماسوا مرتفع گردد و بدین درخشا نی می بیند بجز خود  
بلکه شعور این معنی هم مرتفع شود هر چه بیند خدایند و هر چه گویند یعنی انا گوید این مرتبه را فنا و فنا گویند این گفتار  
از فی بنا یبید بلکه نانی سیگوید مولانا قدس سره است فی که بر دم نغمه آرائی کنند و فی حقیقت از دم نانی کنند  
فی فناء خویش بے جذب قوی بدی که جرم اصل محرم نمی - ایضا عارفی گفته - تو سبب اصل کمال اینست و پس  
تو در آن گم شو وصال اینست و پس ازین وقت خود خردا و سلطان انبیا صلوات الله علیه و آله و سلم لی  
مع الله وقت را یسعنی فی ملک المقرب کلانی عیسی و از خواص است و گفته بایزید بطامی  
سبحانی ما اعظم شانی و گفت منصور حلاج انما حق این همه ازین باب است با وجود این همه غریب اعتباری  
که اصطلاحی است از میان عباد و رب مرتفع نشده هر چند در حالت فناءی شعور و نظر سالک نمانده باشد زیرا که  
چون از بے شعور بے باز شعور درآمد و است که من از خود بجز خشنده بودم مثل آن آهن پاره که در آتش سرخ  
شده نعره زد که من آتشم انکار این قول دے کرده نمی شود اما واقعی آتش نشده است این حالت بے پاره  
آهن عارض شده و گرنه آهن آهن است آتش آتش این است نموده حقیقت وحدۃ الوجود و ریجای کیفیت  
عیسیت و غیرت اندک و نهتن از واجبات است تا آنکه ازین آگاهی نباشد کیفیت وحدۃ الوجود و مفهوم مگر

وشرک تعلق دنیا و حظ نفس و ترک توہم ماسوا واجب گردید تا مذکور فکر بدستی و راستی بظہور رسد چنان  
 اول بمصطلق فکر نفس مطیع و قلب صافی شود ذوق و شوق رو برتری آر ددل از خطرات بایستد و وقت  
 مراقبہ الامور و اللہ در آمد چوں درین مراقبہ از ہمہ اوست اغماض نظر کرده ہمہ اوست را پیش  
 دار درین استغراق فیض باطنی و جذبہ غیبی مدد میفرماید از ہر چہ جزا اوست بے جزا گرد و دشواری  
 بی جزای ہم نمی ماند بین ہر چہ بیند و اند ہر چہ داند گوید ہر چہ گوید معذور است۔ اینست حدۃ  
 و وحدۃ الوجود مثل آہن پارہ کہ در آتش رنگ آتش گرفته لغیرہ انا النار زو نہ آنکہ بالقلب حقیقت  
 آتش شدہ این از حال تعلق دارد نہ از قال مقام غور است اعنی در حالتیکہ آہن پارہ خود را  
 حوالہ آتش کردہ از خیال آہن پارگی خود گذشتہ منتظر آتش کہ آتش بر خود مستولی گردد و رنگ  
 خود بخشد درین تصور اگر خیال دیگر گذرد در حق وی شرک است کہ مانع مقصود و قاطع الطریق اوست  
 اینست معنی آنکہ در ضیاء القلوب بملاحظہ سامی در آمدہ کہ در مراقبہ ہمہ اوست تا وقتیکہ فرق و  
 ظاہر و منظر ہمیش نظر سالک است بوی شرک باقی است و اللہ اعلم لا علم لنا الا ما علمتنا  
 اگر می قدر اذ فقیر فی محابا طول لسانی کرد چہ کند کہ بدو ان سخن تمام میشود ہر چند ازین تحریر خود ادام  
 می شوم اما شاید کہ بہر تقدیر جواب رفاقم متعددہ جناب او اگر دید اگر پسند خاطر و منظور والا گردد  
 بندہ ضعیف را بدعای خیر خاتمہ یاد دارند ورنہ باز فقیر را نیا زارند والسلام و ما علیکنا الا  
 البلاغ المبین درین شہد گو یای مزن دم بہ سخن را ختم کن واللہ اعلم بہ  
 محررہ ۲۱ ذی الحجہ ۹۹۰ھ در مقام خیر البلاد مکہ معظمہ زاد اللہ ثمرہا و تعظیما۔

### مختصر احوال جمال عاشق ذوالجلال و جمال حضرت حاجی امداد اللہ رحمہ اللہ

حضرت حاجی صاحب کی کچھ عزرائند تھی گل چوراسی سال تین مہینے بیس روز کا سن شریف تھا  
 مگر کچھ خلقت ضعیف خفیف اللحم تھے اسپر مجاہدات و ریاضات و تقلیل طعام و سنام پھر جوم  
 خواص و عوام اور سب بڑھکے عشق حسن ازلی جو استخوان تک کو کھلا دیتا ہے ان اسباب سے

کمال نجی  
کبریا

مخلوقی ثابت نه نمایند مثل نسبت کلال باظرف اگر کلال بمید و ظرف ساخته او بجای نماند این سبب  
 غیرت لغوی است و ظروف کلال این قسم غیرت در عباد و رقی نیست بدین غیرت که قابل اند  
 علما از ظاهر و تکلمین اند غافل از اصطلاح موحیدین شده می ترسند که عباد و رب یک میشوند نمی دانند که موجب  
 اصطلاح محققین در عکس شخص با وجود ثبوت هر دو جهت گاه این آں نشد و آن این نگردد عکس  
 عکس است شخص شخص عکس مخلوق و حادث و ناقص است شخص قدیم و باقی و کامل پس اینست حقیقت  
 این مقدمه بیت جامی هر مرتبه از وجود حکمی دارد و اگر حفظ مراتب نکنی ز ندیقه  
 و بمصدق صرح البحرین یلتقیان بینهما یرزخ الیبعیان پس بحرین حدوث و قدم است  
 نیز اینجا یک تمثیل لطیف یاد آمد یعنی بنده قبل وجود خود باطن خدا بود خدا ظاهرا هر بنده کنت کنرا و خفیا  
 برای منی گواه است حقایق کونیة که نتائج علم الهی اند در ذات مطلق مندرج و مخفی بودند و ذات بر خود  
 ظاهر بودند چوں ذات خواست که ظهور خود بر سر پنج دیگر شود اعیان را بلباس قابلیات شان جلوه تجلی خود  
 ظاهر فرمود و خود از شدت ظهور خود از چشم بصیر ایشان مخفی گردید مثل تخم که شجر با تمام شاخ و برگ و گل و ثمر در آن  
 پوشیده بود و گویا تخم بالفعل بود و شجر بالقوه چوں تخم باطن خود را ظاهر نمود و خود پنهان گردید هر که می بیند شجر می بیند  
 تخم منظر نمی آید اگر خوب بینی تخم بلباس شجر ظهور فرموده تخم بالقوه شد شجر بالفعل شد هر چند از دهی تخم و شجر یک است  
 جدائی نیست عینیت یافته می شود اما دلائل غیرت و جدائی نیز در و پیدا واقعی است حفظ مراتب ضرورت  
 زیرا که صورت و شکل و ثابته و خواص تخم دیگر و اجزای شجر دیگر است و جهات غیرت هم کنیز است مرد صاحب  
 وظائف انکار آن نخواهد کرد از روی عینیت تخم و شجر اگر چه واحد است این وحدت اعتباری و اصطلاحی  
 در اینجا اول است نه اتحاد معنی بالفعل و بالقوه شرکت دارد پس هر چه بالفعل بود بالقوه شد آنچه بالقوه بود  
 بالفعل گردید فهم من فهم حجت عظمت شانه کسی گفته است **بیت** ترازد دست بگویم حکایتی بے پوست  
 همه از دست اگر نیک بنگری همه اوست **فانده** چوں نسبت دو جهت و رب عباد و رب ثابت و تحقق گردید  
 لازم آمد که برائے خروج از مرتبه پست ترین نزول حصول قرب و وصال و رسیدن بدرجه عبودیت حقیقی کار  
 ضرورت افتاد و آن مجاهده و مراقبه است و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون عبادت  
 کردن انی عباد شدن است در حقیقت عبد الله حقیقی خاتم المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است  
 عباد شدن دشوار است تا از وهم الوهیت خود تامل و کمالا بگذرد بدین مرتبه نرسد بنا بر آن مجاهده و مراقبه





آخر میں اس قدر ضعف ہو گیا تھا کہ کوٹ تک پہنچنا دشوار تھا کھانا پینا بارگاہی منزل ہر وقت نشہ  
تھامیں سرشار تھا اسی میں پہلے شروع ہو گیا مگر نظافت و لطافت و استقلال و استقامت و شفقت بحال  
ترتیب طالبانِ خدا میں ذرہ برابر فرق نہ آیا تھا۔ آخر ضعف زائد ہوتا گیا حتیٰ کہ بارہ یا تیرہ جادی الاخریٰ ۱۰۸۸ھ  
روزِ ہفتا شنبہ وقت اذان صبح اپنے محبوبِ حقیقی سے وصل ہوئے اور جنتِ الملوٰۃ (مقبورہ اہل مکہ) میں ہم پہلو ملا نا  
رحمت اللہ صاحبِ مہاجر کے رکھے گئے انا للہ وانا الیہ راجعون۔ واقعی یہ ہے کہ ایسا شیخ کامل مکمل کسینے کم دیکھا  
ہوگا۔ اللہم رفع وجہتی فی اعلیٰ علیین واخلع فی عقبہ فی الغابرین اللہم لا تحرسانا ہرہ ولا تقتلنا بعدہ آمین یا عارف  
حقیر نے ایک مختصر مرقعہ لکھا ہے **حیّٰ ذی الجلال** کہ قول اولیاء اللہ لا یومنون سے مستنبط ہے حضرت  
صاحب کے ایک خلیفہ عالم رویا میں شرفِ بزیارت ہوئے اس طرح کہ کوئی مقام نہایت بلند مثل ثیلہ کے ہے  
امیر ایک سفید نیمہ کھڑا ہے جس میں حضرت رضی اللہ عنہ رونق افروز ہیں اور خطاب کر کے فرماتے ہیں ۵

نیمستی بگزین اگر ابلہ نیستی

آئینہ ہستی چہ باشند نیستی

سبحان اللہ۔ اس خواب میں حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے علوم مقامِ قرب تام پر کئی وجہ سے دلالت ہے  
اول مقام کا بلند ہونا کا مطابق آیت ورفناہ مکانا علیا و حدیث کثبان مسک کے رفعت مرتبہ کی طرف اشارہ ہے  
دوئم خیمہ میں ہونا جو حسب آیت **ہو مرقصورات فی انجیام** نعیم جنت سے ہے سوم خیمہ کا سفید ہونا کہ احب الالوان  
البیاض اور خوہ وار د ہے و نیز لباس سفید موافق حدیث صحیح و ردہ کے علامتِ جنّتی ہوئی ہے چہارم تعلیم و تلقین  
فرمانا کہ اشارہ ہر طرف مقبولیت شلال ارشاد حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے کچھ مجسم معلوم ہوتا ہے کہ حضرت کو بدو  
اس بستی فہستی کے خاص شرب مذاق حضرت ہم کا تھا جیسا اہل مشاہدہ پر مخفی نہیں بڑی دوستیں ملی ہیں  
اسی لئے اس طرح مخاطب کو متوجہ فرمایا ششم شمع شریف کی مضامین میں اگر حسب قیاس حقیقت کے معنی کلام  
میں ہرگز نہ ہوگا کہ اس قدر مشغول ہونا دلیلِ مناسبت روحانی مولوی معنوی ہے اور حسب آیت **مَعَ الدِّینِ**  
انعم اللہ علیہم **لِذَہِ** دلیلِ قرب آہی ہے ہفتم حضرت رضی اللہ عنہ کی شفقت و توجہ اپنے خدام کی طرف  
کہ موقوف ہے حصولِ عتقان و سکون پر جس سے مضمون **لَا تَخْأَفْ وَلَا تَحْزَنْ** لَوْ کَا بْجَوْنِ ہوتا ہے  
اور اس کا غرض یہ ہے کہ جتنا تحقیق انبات کرتے ہیں ایسا ہی خواب یا صاحبِ کلمات ہر جگہ باب میں ارشاد  
جوسی ہے **یراہا المسلم فی ردہ** اللہ تعالیٰ علی ذلک۔

L 5454

انحمد للہ والمنة کہ رسالہ وحدۃ الوجود و تصانیف حضرت شاہ امداد اللہ عنہ در طبع مجتہائی واقع دہلی طبع گردیدہ